

تحلیل عبارت «الجوهر جوهر نفسه و العرض عرض نفسه» با تفکیک

«لنفسه» و «بنفسه»

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در مطلبی بود که مرحوم آخوند این

مطلب را استطراداً ذکر کرده بودند که کلامی است

که حکماء دارند مبنی بر اینکه **الجوهرُ جوهرٌ لنفسه**

و العرضُ عرضٌ لنفسه؛ برداشت بعضی‌ها این

بوده که جوهر، جوهریت خودش را از خودش

می‌آورد و احتیاجی به علت ندارد یا عرض این

عرضیت خودش را از ناحیه خودش می‌آورد و

احتیاجی به علت ندارد. اولاً بین **لنفسه** و **بنفسه** فرق

است که باء جنبه علیت و استغناء را [دلالت] می‌کند.

اقسام وجود

این بحث قبلاً گذشت که در تقسیم اقسام وجود

یک وجود بنفسه داریم و یک وجود بغیره داریم که

آن وجود بغیره همان عبارت از وجود ممکنات و

وجود بنفسه همان وجود غنی عن العلة است ولی

لنفسه دلالت بر تمامیت در خود آن حقیقت وجود

می‌کند؛ چه وجود، وجود عرضی باشد و چه وجود جوهری باشد در قبال لغیره که وجود رابطی و معنای حرفی است و در معنای حرفی این حقیقت مفهومیه معنایش معنای در ضمن غیر است و خود او فی حدّ نفسه نمی‌تواند معنای مستقلی داشته باشد و در ابتدائیت و اینها که خب این قضیه روشن است که آن معنا در ضمن اینکه یک شیئی در ذهن، آن معنا حاصل می‌شود و لکن ما از آن معنا نمی‌توانیم به یک مفهوم مستقلی تعبیر کنیم. در **سرتُّ مِنْ البصرة** این معنای ابتدائیت که بین **سرتُّ** و بین بصره منطوی است. در بطن این دو معنای ابتدائیت هست ولی آن معنای ابتدائیت را نمی‌توانیم به زبان بیاوریم. اگر به زبان بیاوریم از آن لغیره بودن خارج می‌شود و لِنفسه می‌شود.

دیدگاه عرفا درباره تمام حقایق موجودات

از اینجاست که بزرگان از عرفا تمام حقایق موجودات را موجودات لغیره می‌دانند، نه موجودات لِنفسه. در دیدگاه ما موجودات جنبه لِنفسه دارند و ما برای هر کدام از اینها استقلال قائل هستیم! فرش، زمین، آسمان، شجر، درخت و انسان همه برای

خودشان وجودات لِنفسه دارند ولی در دیدگاه عارف اینها همه ظهورات هستند که ظهور از خود چیزی ندارند جز تجلی مظهر؛ یعنی آن جهت ربطی در مظهر است که موجب شده است دیدگاه ما نسبت به ظهور دیدگاه استقلال باشد، چشم ما اشیاء را به نحو استقلال بنگرد، گوش ما صداها را به نحو استقلال بشنود، حس ما محسوسات به نحو استقلال حس کند ولکن در همه این موارد دیدگاه عارف دیدگاه وجود رابطنی است که همان معنای حرفی است.

این قضیه قضیه‌ای است که اگر انسان بخواهد به آن فکر کند آن حقیقت فناء را در این مسئله می‌یابد و آن اختلاف بحثی بین مرحوم والد و مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیهما - که در مهر تابان ایشان ذکر کرده‌اند این مسئله از طرق متفاوتی قابل حل است. یک وقتی با مرحوم آقا صحبت می‌کردم می‌گفتم که آخر این مبحث بحث مهمی نبوده که این قدر شما همین طور کشش دادید و به شش هفت جلسه رسید و از طرق مختلف همین طور این بحث

ادامه پیدا می‌کرد و آن حقیقت عین ثابت برای
مرحوم علامه دست‌وپاگیر بود که نتوانستند [حل
کنند]، فقط یک قاعدهٔ علت و معلول می‌تواند این
قضیه را اصلاً از بیخ دریاورد. ایشان می‌فرمودند:
بله، مطلب همین‌طور است ولی خب راه‌های
متفاوتی بر این قضیه هست. از جمله همین معنای
حرفی و معنای رابطی است و معنای استقلال‌ی که به
معنای اسمی باشد. این قضیه را اگر کسی درست
بداند دیگر جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که
انسان بخواهد قائل به عین ثابت و فلان بشود و آن
عین ثابت را باقی بداند. عین ثابت هم خودش معنای
حرفی است. این‌طور نیست که دگرگونی در نفس
پیدا بشود و همین‌طور به یک وضعیتی برسد که
وحدت افعالی و صفاتی و اینها پیدا کند ولی وقتی
که مسئله به مسئلهٔ ذات و اسمیت می‌رسد در آنجا
توقف کند. اگر قرار بر وحدت است خب این
وحدت در همه جا هست و اگر قرار به معنای حرفی
بودن و رابطی بودن است خب این حرفی و رابطی
بودن هم در مقام فعل متحقق است و هم در مقام
صفت و هم در مقام اسم! این دیگر چه استثنائی

است که تا وقتی شخص کاری انجام بدهد قائل به توحید افعالی هستیم، تا وقتی که شخص دارای صفات است قائل به توحید صفاتی هستیم اما همین که به مرحله ذات و اسم شخص می‌رسیم آنجا توقف می‌کنیم و دیگر توحید اسمائی در اینجا قائل نیستیم و توحید اسمائی دیگر عین ثابت از بین می‌رود و فقط یک اسم بیشتر می‌ماند و یک ذات بیشتر نمی‌ماند. خب این استثناء از کجا آمده است؟! لذا خیلی مسئله مسئله روشنی است که وقتی ما قائل به ظهور هستیم و اضافه را اضافه اشراقیه می‌دانیم و افاضه را اشراقی می‌دانیم دیگر در این صورت با توجه به اضافه اشراقیه و لحاظ معنای حرفی در این اضافه و افاضه دیگر در اینجا تصور استقلالیت برای این عین و بقاء عین ثابت دیگر در اینجا نمی‌تواند هیچ صورتی پیدا بکند. علی‌کلّ حال این یک قضیه‌ای است. البته این مسئله را قبلاً عرض کردیم و ان شاء الله بعداً باز این مسئله در جای خودش توضیح داده خواهد شد.

اختلاف مفهومی حقیقت جوهریت با حقیقت عرضیت

علی‌کلّ حال قضیه این‌طور نیست و مرحوم

آخوند می‌فرمایند که در مسئله کلام حکما که می‌فرمایند: **الجوهرُ جوهرٌ لِنفسه و العرضُ عرضٌ لِنفسه** معنایش این است که آن حقیقت جوهریت با حقیقت عرضیت دو مفهوم مخالف هستند و این مخالفت، نه به واسطه وجود علت است که علت اینها مخالف است بلکه به خاطر نفس خود ماهیت اینها است که خود این ماهیت و وجوداً اینها باهم اختلاف دارند و هرکدام در ذات خودش قوام خاص به خودش را دارد چه وجوداً و چه ماهیتاً هر دو یکی است یعنی هر دوی اینها قوام اختصاص به خودشان را دارد البته علت برای هر دو علت موجد است. بله، اینها در مرحله وجود خارجی محتاج به علت هستند، نه در مرحله اختلاف ذاتی ذاتیات و اختلاف ماهوی خودشان. در آن مرحله ماهیت و حقیقت خودشان آنها در عین اینکه اختلاف دارند در عین آن احتیاج به علت ندارند و بین ماهیت مثلث و ماهیت مربع اختلاف هست و این احتیاج به علت ندارد مثلث یعنی شیئی که ثلاثة الأضلاع داشته باشد و مربع آن است که اربعة الأضلاع داشته باشد. این نیاز به علت ندارد. بله،

برای تحقق خارجی یک شیء مربع احتیاج به علت دارد. برای تحقق خارجی یک شیء مثلث احتیاج به علت داریم، نه برای تحقق ماهیت، ماهیت که علت نمی‌خواهد. ماهیت در ماهیت خودش علت نمی‌خواهد لذا در حاشیه‌ای که مرحوم سبزواری در اینجا بیان کرده‌اند و خودشان هم به یک قسمی جواب دادند که مرحوم آخوند می‌فرماید: این اختلاف از ناحیه ذاتیات و از ناحیه وجود است. خب اشکالی که در اینجا ممکن است بشود این است که آیا ذاتیات علت برای اختلاف بین جوهر و عرض هستند یا وجود، علت برای اختلاف بین جوهر و عرض هستند؟ اگر ماهیت باشد بنابراین دیگر وجود نباید باشد و اگر وجود است دیگر ماهیت نباید باشد. هرکدام از اینها اگر علت تامه هستند پس لازمه‌اش این است که توارد علتین بر معلول واحد است خب اینکه خلاف است، اگر مجموع این دو یعنی ماهیت وجود و جوهر و وجود جوهر و عرض، هر دو علتین یعنی دو علت ناقصه که علت واحده تامه برای این هستند پس این اختلاف به ماهیت

بر نمی‌گردد چون ذاتیات این چیزی هست که خودش به تنهایی علت باشد.

جوابی که مرحوم سبزواری در اینجا می‌دهند ایشان در اینجا می‌فرمایند که مقصود آخوند در آنجا این است که از دو ناحیه ما می‌توانیم این مسئله را بررسی کنیم؛ هم از ناحیه علت ماهیت و هم از ناحیه وجود؛ یعنی از دو جهت مسئله قابل بررسی است وقتی یک شیئی در ماهیتش با ماهیت دیگر اختلاف داشته باشد طبعاً در وجود هم باهم اختلاف دارند. نمی‌شود در ماهیت باهم اختلاف داشته باشند و در وجود با همدیگر یکی بشوند متحد الأنواع باشند. ولی من خیال می‌کنم جواب بهتر از مرحوم سبزواری - حالا بهتر نه، استغفرالله - جواب دیگری که به‌طور کلی رفع این اشکال را بکند این است که مرحوم آخوند در دو مقام وجود و مقام ماهیت نسبت به اختلاف دارند می‌پردازند؛ مسئله ماهیت مسئله‌ای است که به وجود ذهنی بر می‌گردد نه اینکه به وجود خارجی! مسئله وجود خارجی مسئله مصداقیت ماهیت است یعنی مرحوم آخوند می‌فرمایند که ماهیت را شما در نظر بگیرید خود این ماهیت

فی حدّ نفسه این ماهیت فی حدّ نفسه است اختلاف
بین جوهر و عرض در کجا بروز پیدا می کند؟! یا در
وجود ذهنی بروز پیدا می کند یا در وجود خارجی!
بنابراین اینکه ایشان فرمودند: اختلافش به واسطه
وجود است، صحیح می فرمایند. اختلافش به واسطه
ماهیت و وجود ذهنی است در ظرف ذهن! اختلاف
به واسطه ماهیت و وجود خارجی است در ظرف
خارج! پس در ظرف خارج می توانیم اختلاف جوهر
و عرض را بدون وجود پیدا کنیم؟! معنا ندارد. باید
در خارج یک چیزی باشد؛ یک کتابی باشد که ما این
کتاب را در مقایسه با یک دفتر قرار بدهیم و به این
خصوصیاتش پی ببریم. باید یک کتابی باشد تا ما به
جوهریت و بین عرضیت بتوانیم پی ببریم. تا کتابی
در مقابل ما نباشد ما چگونه می توانیم حدود کمی این
کتاب را متوجه بشویم! این از نقطه نظر وجود
خارجی! و اما از نقطه نظر ذهن تا وجود ذهنی نباشد
ما کجا می توانیم بین حجم و بین بیاضیت اختلاف
قائل بشویم؟! همین که شما می گوید: بین موضوع و
عرض اختلاف هست، وجود ذهنی شیء را به اینجا

رسانده است. اگر تصور نمی‌کردید این مطلب را
نمی‌گفتید. اینکه شما تصور این مطلب را کردید
یعنی وجود ذهنی!

بررسی کلام مرحوم آخوند: «ذاتیات و وجود، موجب اختلاف»

پس اینکه مرحوم آخوند می‌فرمایند: ذاتیات و
وجود موجب اختلاف هستند، نه علتِ اینها، این
مطلب مطلب صحیحی است یعنی از دو جنبه این
مسئله قابل بررسی است؛ یکی از جنبه ماهیات که
خود ماهیت فی حدّ نفسه خودش وجود جوهریش
وجود لِنفسه است و با ماهیت عرض فرق می‌کند
سواء اینکه این اختلاف در ذهن بیاید یا اینکه این
اختلاف در خارج بیاید. این کاری است که عقل این
مسئله را انجام می‌دهد که به واسطه ادراک کلیات و
تصور مفارقات و تصور مشارکات یک حقیقت و
ماهیت و مفهوم کلی را انتزاع می‌کند که آن مفهوم
کلی و ماهیت و اوصاف کلیه جدای از ظرف ذهن و
ظرف خارج، بر آنها احکام بار می‌شود نه اینکه
اختلاف بین جوهر و عرض این اختلاف به واسطه
وجود ذهنی است، چون اگر به واسطه وجود ذهنی
باشد معنایش این است که وجود ذهنی علت برای

این اختلاف است و **هذا خلف**.

اگر وجود خارجی علت برای اختلاف باشد معنایش این است که خود سوادیت و بیاضیات باهم اختلاف ندارند و هر دوی اینها حقیقت واحده هستند، این وجود است که آمده کار را خراب کرده و وقتی به منصه ظهور خارجی رسید بین بیاض و سواد اختلاف افتاد. شما به این کتاب نگاه می کنید می بینید سفید است و به این نگاه می کنید می بینید سیاه است. اگر این وجود خارجی نبود این سیاهی و سفیدی یک چیز بود در حالی که سیاهی و سفیدی دو چیز است. بین موضوع و عرض اختلاف هست و فرق است؛ **الموضوعُ شیءٌ يعرضُ عليه الأوصاف و العرض و العرضُ شیءٌ يعرضُ على موضوعٍ و معروضٍ سابقٍ عليه**. این حقیقت جوهریه و حقیقت عرضیه فی حدّ نفسه و در ماهیت خودشان با همدیگر اختلاف دارند سواء اینکه بله، رسیدن به این اختلاف **إمّا فی ذهن و إمّا فی الخارج** آن یک مطلب دیگر است. پس وجود در اینجا در این مسئله دخالتی ندارد که بخواهد چیز کند و اینکه مرحوم آخوند می فرمایند: یا به واسطه ذاتیات

یا به واسطه وجودات معنایش ظهور این اختلاف است که ظهور این اختلاف به واسطه وجود است نه اینکه وجود علت اختلاف است. وجود هیچ وقت علت اختلاف نیست. وجود همان ماهیت را به هر کیفیتی که می خواهد باشد - چه ماهیت عرضیه باشد یا ماهیت جوهریه باشد - همان را در خارج بروز و ظهور می دهد. می گوید: من کاری به این ندارم. من چراغی هستم که نور از من تراوش می کند. حالا شما درمقابل این چراغ هر شیشه ای می خواهید قرار دهید، به من ارتباط ندارد. شیشه قرمز قرار دهید نور من به قرمز در خارج ظهور پیدا می کند. شیشه سبز قرار دهید نور من به شکل سبز در خارج تلالو می کند. شیشه زرد قرار دهید و **هَلَمْ جَرّاً**. لذا شما چندتا شیشه کنار هم بگذارید هرکدام اینها دارای یک رنگ باشند، این نور به همان کیفیت است. وجود در اینجا می گوید: من کاری انجام نمی دهم، آن کاری که من انجام می دهم این است که جوهر را جوهر می کنم و عرض را عرض می کنم. من عرض را تبدیل به جوهر نمی کنم و جوهر را تبدیل به عرض نمی کنم بلکه هرکدام از اینها سهم خودشان را

در حقیقت خودشان دارند. کاری که من می‌کنم فقط این است که آنها را در خارج محقق می‌کنم؛ یا در ذهن یا در خارج محقق می‌کنم این بیانی است که شد.

بعد ایشان در اینجا بحث را راجع به کلام مرحوم بوعلی می‌برند که ذات حق آنچه را که دارد، در خارج ظهور می‌دهد؛ ذات حق نمی‌تواند ماهیات را با چیزهایی که دارای اختلاف هستند از خودش بروز بدهد. ذات حق آنچه را که دارد افاضه دارد و آنچه را که دارد وجود است؛ یعنی آنچه را که دارد ذات آن را افاضه به ماهیات و به اشیاء خارج می‌کند. این همان مسئله‌ای است که ایشان این مطلب را فرمود. اول چیزی که افاضه می‌کند اسمش را عقل کلی یا همان ملک قدسی می‌گذارند که آن تجلی نور که نور وجود در آن قوی است و آن اولین تجلی است و بعد به واسطه شدت و ضعفی که در سلسله علل به وجود می‌آید خب این اشیاء خارجی در عالم مجردات و در عالم ماده از آن تجلی اول بروز و ظهور خارجی پیدا می‌کنند. این همان کلامی است که قبلاً هم

ایشان ذکر کرده‌اند و عجیب اینجاست که من گفتم که مثلاً بوعلی است با این کیفیت این مطلب را می‌فهمد با اینکه دأب ایشان دأب عرفان نبوده است.

تنبيه: احذر يا حبيبي من سوء الفهم لدقيق كلام الحكماء و لطيف أقاويلهم و إشاراتهم إلى المعاني الدقيقة إذ كثير من الناس لما سمع قولهم إنَّ الجوهرَ جوهرٌ لِنفسه و العرضُ عرضٌ لِنفسه و لم يفهم المرادَ فظنَّ أنَّهم يقولونَ إنَّها مستغنيةٌ عن الجعلِ و التأثيرِ رأساً و ليسَ الأمرُ كما توهموه و إنما قالت الحكماءُ هذا القولَ لِأَنَّك لَمَّا تأملتَ الوجوداتِ و تصفحتَ أحوالها و لوازمها وَجدتَ الوجوداتِ موصوفاتٍ و ملزوماتٍ^١.

[تنبيه: ای دوست من از فهم بد برحذر باش]

به [خاطر] دقیق [بودن] کلام حکما و لطیف [بودن]

اقاویل آنها که بعضی‌ها کلام آنها را متوجه نشده‌اند

که اینها می‌گویند: **إِنَّ الْجَوْهَرَ جَوْهَرٌ لِنَفْسِهِ وَ**

الْعَرَضُ عَرَضٌ لِنَفْسِهِ، متوجه مقصود از لِنفسه

بودن نشده‌اند و گمانشان این بوده که اصلاً اینها

احتیاج به علت ندارند جوهر و عرض قدیم ذاتی

هستند و احتیاج به علت ندارند.

و لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوْهَمُوهُ این‌طور نیست [که

اینها توهم کردند] حکما فرمودند که وقتی به

وجودات مختلفه و احوال اینها نگاه کنید و لوازم اینها

را تصور کنید حالاتی که بر اینها بار می‌شود؛ کیفیت

عرضیت اینها و کیفیت جوهریت اینها یا لوازمشان،

چه لوازم ذاتی‌شان یا لوازم خارجیشان به‌عنوان

١. الحکمة المتعالیة، ج ١، ص ٤١٧.

وصفیت، شدت و ضعفی که بر آنها عارض می‌شود،
تقدم و تأخیری که بر آنها بار می‌شود، عارضیت و
معروضیت که بر آنها بار می‌شود یکی معروض است
و دیگری عارض است بر او حمل می‌شود، سعه و
اشتدادی که در وجود خودشان پیدا می‌کنند، کم‌رنگ
و پررنگ شدن، این لوازم و احوالی که برای این
وجودات حاصل می‌شود شما متوجه می‌شوید که
تمام این موجودات خارجی موصوف و ملزوم
هستند؛ یک اوصافی و یک لوازمی دارند.

و المعانی الكلية و المفهومات الذهنية كلها صفاتٌ و لوازم.^۱

آن معانی کلیه و مفهومات ذهنیه‌ای که ما آنها بر
این وجودات حمل می‌کنیم اینها صفات وجودات
خارجیه هستند مثل حیوانیت، ناطقیت، ضاحکیت،
تعجب، عقل و اینها یا یک صفاتی هستند بر اینها بار
می‌شوند مثل لون، وزن، جده، کم و اضافه و از این
اوصاف.

علت اختلاف موصوفات وجودیه به حسب عقل و معرفت

عرفت أنّ علةَ اختلافِ الموصوفاتِ الوجوديةِ بحسبِ العقلِ و المعرفةِ هي من أجلِ
اختلافِ تلكِ اللوازمِ و الصفاتِ التي هي ذاتياتٌ أو عرضياتٌ.^۲

۱. همان، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

۲. همان، ص ۴۱۸.

علت اختلاف این چیزهایی که ما داریم می بینیم
 به حسب عقل و معرفت به خاطر آن لوازمی است که
 بر اینها مترتب است بر این ملزومات و صفاتی است
 که بر اینها بار می شود یعنی به واسطه آن لوازم وقتی
 که شما می بینید می گوید: **الجوهرُ جوهرٌ و**
موضوعٌ للعرض به واسطه این است که شما
 احساس می کنید که این یک استقلال دارد ولی
 عرض این استقلال را ندارد. این استقلال و عدم
 استقلال از اوصافی است که بر جوهر و بر عرض
 حمل می شود، این را شما به دست می آوری اسم این
 را عرض می گذاری و اسم آن را جوهر می گذاری؛
 چون این استقلال دارد جوهر می شود و چون این
 استقلال ندارد و احتیاج به جایی دارد که به آن حمل
 بشود این عرض می شود. پس اسم عرضیت از کجا
 آمد؟ از اینکه وقتی نگاه کردی در اشیاء خارجی
 دیدی بعضی چیزها قوام دارند و روی پای خودشان
 هستند و بعضی از این چیزها قوام ندارند مثل رنگ،
 کم، مقولات تسعه یا اکثر، اینها استقلال ندارند و باید
 یک موضوعی داشته باشند، مسبوق به یک موضوع
 و معروضی هستند تا بر آنها حمل بشوند. تا این

کتاب نباشد شما چه چیزی را می خواهید رنگ کنید و رنگ را بر چه بمالید؟! باید یک کتابی باشد که بیاید این قلم مو را بردارید و به آن رنگ بمالید. پس این کتاب مستقل می شود و حالا که مستقل شد معروض و جوهر می شود. آن رنگی که نسبت به این شما حمل می کنید غیر مستقل می شود و چون غیر مستقل شد لغیره می شود و اسم این را عرض می گذارید و اسم آن را هم جوهر می گذارید تمام اینها به خاطر این است.

منشأ اختلاف وجودات در خارج

و أما اختلاف تلك الصفات فهي لِنفس اختلافها ذواتها و وجوداتها التي هي متخالفة المراتب كمالاً و نقصاً و شدةً و ضعفاً و سبقاً و لاحقاً.

اختلاف ماهوی و کم و کیف

اما حالا خود این صفات باهم مختلف هستند. کم و کیف با همدیگر مختلف هستند، این دیگر به خاطر علت نیست بلکه به خاطر اختلاف خودشان است اصلاً خود کم ماهیتاً با کیف تفاوت دارد و کاری به وجود ندارد، کاری به علت ندارد، کاری به ظهور خارجی ندارد، به خاطر اختلاف خود ماهیتشان و به خاطر اختلاف خود وجودشان است که ناشی از ماهیت است - این را هم در ضمنش

بیاورید تا به این اشکال مرحوم حاجی برنخورید -
این وجوداتی که این اختلاف به خاطر ذوات است تا
ذوات این وجودات اختلاف نداشتند این وجود
بیچاره خارجی هم باهم اختلاف نداشت. اینکه الآن
این از نظر شکل و قیافه با آن تفاوت می کند به خاطر
این است که یک پدر و مادری این طرف بوده و یک
پدر و مادری هم آن طرف بوده که این آن را درست
کرده و آن هم این را درست کرده و به خاطر این است
که این یک قسم درآمد و آن قسم دیگری درآمد.
اختلاف وجوداتی که ما در خارج می بینیم به خود
وجود بر نمی گردد بلکه به آن ماهیات بر می گردد
چون ماهیت کم و کیف باهم اختلاف دارند لذا
وجود خارجی شان باهم اختلاف دارند و این کم با
این سیاهی فرق می کند. این غنم با این انسان فرق
می کند، این الاغ با این آدم فرق می کند؛ این
خصوصیاتی دارد و این هم خصوصیات دیگری
دارد. این به خاطر اختلاف ماهیتشان است.

التی هی متخالفة المراتب کمالاً ... آن

وجوداتی که اینها متخالفة المراتب هستند از نظر
کمال و نقص، وجود ضعیف وجود قوی، یا عرض

که مثلاً یک سیاهی داریم یک سیاهی کم‌رنگ‌تر داریم، قرمزی متفاوت داریم؛ قرمزی تند قرمزی کند تا مثلاً به صورتی برسد، همین‌طور از نظر شدت و ضعف مثل نور شدید و نور ضعیف. یکی داریم که علت برای دیگری است؛ یک وجودی داریم مترتب بر وجود دیگری است؛ این اول است و آن دوم است. مثلاً یک سیبی که درآمده از نظر رنگ سبقیت دارد؛ اول رنگش را نگاه می‌کنید می‌بینید سبز است، آن سیبی که کوچک است اول سبز است بعد این سبز کم‌کم کم‌کم تبدیل می‌شود و سفید می‌شود. پس این رنگ سبز بودن بر سفید بودن مقدم است بعد این سفیدی کم‌کم تبدیل به قرمز می‌شود. این اختلافی که پیدا می‌شود این از نظر سبقت و از نظر ظهور یکی مترتب بر دیگری است و همین‌طور گتره نیست!

لأنَّ الباري تعالى أبداعها مختلفةً بأعيانها لا لعلَّةٍ فيها بل لِنفسها.

چون باری تعالی اینها را مختلف خلق کرده است به اعیان خودشان نه اینکه این اختلاف به خاطر علتش است بلکه خود قرمزی با سیاهی و یا با سفیدی فرق می‌کند! خود قرمزی با زردی تفاوت دارد و این نه به خاطر علت است؛ علت فقط به اینها وجود

می‌دهد، همین! ولی خود قرمزی و خود سفیدی
علت نمی‌خواهد. این علتش از کجا آمد؟! آن را خدا
می‌داند و خودش این کار را کرده است!

تلمیذ: معلول خارجی به هر حال علت می‌خواهد.

استاد: معلول خارجی علت می‌خواهد، نه معلول
در ماهیت! ماهیت که معلول نیست! اگر بخواهد
وجود پیدا کند معلول می‌شود و الاً خود ماهیت
فی حدّ نفسه نه علت است و نه معلول! هیچ چیزی
نیست. خود ایشان هم دارند مثال می‌زنند، دیگر
دعوا نداریم.

مثال ذلك أنّ اختلاف حال الأسود و الأبيض من أجل اختلاف السواد و البياض و
اختلاف السواد و البياض لذاتيهما لا لعلّةٍ أُخرى فَمَنْ ظنَّ أنّ السوادَ و البياضَ في
كونيهما مختلفين.

این اختلافشان به خاطر علت خارجی نیست.
اصلاً خود ماهیت سواد و بیاض باهم اختلاف دارند
و اصلاً کاری به وجود خارجی نداریم. این اختلاف
ذاتی‌شان است و کسی که خیال می‌کند که سواد و
بیاض در وجودشان باهم اختلاف دارند - به نظر من
«لهما» اگر «له» بود بهتر بود البته «لهما» باشد
اشکالی ندارد چون اضافه کون به «هما» هست
این هم کسب تشبیه کرده ولی اگر «له» بود خیلی
معنایش شفاف‌تر بود - و هر دو مختلف هستند، برای
این کون، علت دیگری هست، نه **لهما علّةٌ**، این کون

اینها مختلفین علت دیگری داشته باشد این علت **إلی**
غیر نهاییه برمی گردد و تسلسل پیدا می شود یعنی
وقتی که اختلاف اینها به خاطر علت است خب این
علت هم یک علت دیگر دارد، آن علت هم یک علت
دیگر دارد، پس اصلاً این اختلاف این دو به یک
میزانی بر نمی گردد که بالأخره این اختلاف سواد و
بیاض از کجا پیش آمد تا ما بفهمیم و تکلیفمان
روشن بشود که این سواد و بیاضی که الآن در این
وسط هست این اختلافشان از کجا آمد؟ شما
می گوید: به واسطه علت است. علتش چیست؟
علتش کاغذ است. کاغذ نمی تواند باشد. کاغذ
ممکن است علت برای بیاض باشد ولی علت که
برای سیاهی این نیست. پس باید سراغ کارخانه
برویم و بگوییم که آن کارخانه علت است. آن
کارخانه هم علت نبود، بالأخره کارخانه تنها که
نمی شود، موادی در آن ریختند همین طور مواد هم
یک علت دیگر دارد، دیگر باید سراغ جنگل ها و
فلان و منظومه شمسی برویم و همین طور برویم و
به هیچ جایی هم نمی رسیم که روی آن نقطه دست

بگذاریم و بگوییم که مناط اختلاف بین دو عرض در اینجا است. بنابراین خود اعراض با همدیگر اختلاف دارند. بله، برای وجود خارجی شان نیاز به علت دارند و خب این یک چیز بدیهی است.

لهما علّةٌ أُخرى تَمادى إلى غير النهاية فالسوادُ و البياضُ مختلفان بأنفسهما لا بصفةٍ فيهما بل بذاتيهما اللتين هما عينا وجوديهما فهذا معنى كلامهم و لم يريدوا أن السوادَ مثلاً ليس بجعل جاعل و لا يصنع صانع كما توهم كثيرٌ ممن لم يرتاضوا بالعلوم الفلسفية و سياآتیک زیاده بصیرة.

[برای آنها علت دیگری دارند که به غیر بی نهایت کشیده می شود پس] سواد و بیاض خودشان، نه به صفتی که در آنها هست، خودشان با همدیگر اختلاف دارند. به خاطر این ذاتشان که این دو تا عین وجود هر دو هستند؛ یعنی آن دو تا ذات عین وجودشان هستند، نه شیء دیگر. این معنای کلام آنهاست و منظور این نیست که سواد به واسطه جعل جاعل نیست یا به واسطه صنع صانع نیست [همان طور که بسیاری از کسانی که علوم فلسفی را یاد نگرفته اند این طور توهم کرده اند، و بصیرت بیشتری برای تو خواهد آمد.]

تلمیذ: تغییر ذاتی که شما فرمودید...

استاد: در مسئله تقدم و تأخر اعراض، شما سیب را ببینید اول سبز است بعد این سیب سفید می شود بعد زرد و بعد قرمز می شود. چهار مرحله را طی

می کند البته چهار مرحلهٔ مشخص و الا هزاران مرحله هست؛ این چهار مرحلهٔ مشخصی که طی می کند یکی سابق بر دیگری است؛ اول سبز است بعد سفید می شود بعد زرد می شود و بعد قرمز می شود. نمی شود وقتی که این سبب می آید اول زرد باشد بعد سبز باشد یک دفعه برگردد برود چیز بشود. این سلسلهٔ علیت را در خود اعراض هم ما می بینیم که اصلاً بنای بر این وجود و بنای بر این ظهور به تقدم و تأخر به این نحو است که اول سبز باشد بعد سفید باشد بعد زرد باشد بعد نارنجی بشود بعد قرمز بشود، یک دفعه فرض کنید که اول سفید بشود سبز بشود یک دفعه از سبزی برگردد مستقیماً قرمز بشود! حتی این مسئلهٔ تقدم و تأخر و نظم در اعراض هم هست متنها صحبت در این است که سبزی و سفیدی و زردی و قرمزی همه اوصافی هستند که اینها باهم اختلاف ذاتی دارند. بله، برای وجود خارجی شان احتیاج به علت دارند؛ احتیاج به نور شمس است، تراب است، مواد غذایی است، باد است، اکسیژن و وجود شرایط مناسب است که من حیث المجموع

اینها باید دست به دست هم بدهند تا آن علت واحد
برای تحقق خارجی این عرض در خارج محقق
بشود ولی این به خود عرض کاری ندارد. خود این
عرض باهم اختلاف دارند.

تلمیذ: اعراض *وُجِدَ فِي الْمَوْضُوعِ* است دیگر، وقتی این طور باشد موضوعشان، حالا
جسمیت سبب را ما در نظر بگیریم آن جوهر سیب را در نظر بگیریم آن حرکت در او دارد
به وجود می آید و این الوان هم به تبع او دارد تغییر و تحول پیدا می کند. این طور نیست که
ذاتاً در خارج تحقق پیدا بکنند بعد بگوییم که اختلافشان برای خودشان است.

استاد: ببینید ما منکر حرکت جوهری نیستیم.

خود تحولی که الآن دارد در آن جوهر پیش می آید
خود او هم احتیاج به علت دارد؛ یعنی خود همان
جوهر که الآن دارد متسع می شود... اول سیب
این قدر [کوچک] بود روی درخت! بعداً می بینید
مدام دارد بزرگ می شود. این بزرگ شدن علت
می خواهد یا نمی خواهد؟!

تلمیذ: می خواهد.

استاد: احسنت! پس این علت الآن در این
حرکت جوهری که دارد در این سیب پیدا می شود؛
این دو کار دارد انجام می دهد؛ کار اول اینکه دارد
خود موضوع برای این عرض را که همان جوهریت
باشد متسع می کند و او را دارد بزرگ می کند و دوم
کاری که می کند این است اوصاف و اعراضی که بر
این موضوع و بر این جوهر دارد عارض و حمل

می‌شود آنها را یکی پس از دیگری تغییر می‌دهد.
حجم اول عرض است؛ حجم به‌عنوان کم، عرضی
است که عارض بر این جوهر شد و این حجم اول
به‌اندازه یک فندق بود حالا به‌اندازه یک گردو شده
و بعد از چند روز دیگر تبدیل به‌اندازه یک پرتقال
می‌شود و بعد از چند روز دیگر این بزرگ‌تر می‌شود؛
شما یک هندوانه را در نظر بگیرید مخصوصاً در
همدان شما که سی‌چهل پنجاه کیلو است!! اول این
هندوانه که به‌بوته بود این قدر نبود! کم‌کم می‌بینید
بزرگ‌تر شد و یک‌دفعه در عرض دو هفته یک
هندوانه ۶۵ کیلو می‌شود این‌الآن دارد هم جوهر را
متسع و زیاد می‌کند و هم کم و رنگش را [عوض
می‌کند]؛ اول به یک شکل بود و سبز بود بعد می‌بینید
راه‌راه سفید دارد در آن پیدا می‌شود و شفاف می‌شود
و این علت برای وجود خارج هست و ما این را منکر
نیستیم ولی صحبت در این است که این اختلاف بین
رنگ و اختلاف بین آن جوهر، چه این وجود در
خارج بود یا نبود شما این اختلاف را می‌فهمیدید
با اینکه هنوز وجود خارجی ندارد. شما نمی‌دانید که

بین هندوانه و رنگ هندوانه فرق است؟! شما نمی‌دانید بین خود هندوانه و بین حشمش فرق است؟! هنوز در خارج تخم هندوانه را هم نکاشته‌اید، هنوز در زمین هم نکاشته‌اید، تمام این مراحل را در ذهنتان تصور می‌کنید، از کجا؟! علت هنوز نیامد، درحالی‌که علت نیامد این اختلاف را شما می‌فهمیدید.

این مقصود ایشان است که اختلاف بین جوهر و عرض نیاز به علت خارجی ندارد! وجود آنها نیاز به علت خارجی دارد، نه خود اختلاف. مثل اختلاف در ماهیات طبایع کلیه.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد